ادامه از صفحه اول

خبرهای خوش خطرناک

هزینه‌هـای عمومی غیرقابل کنتـرل، نبود کارایی، فساد و تحریم‌های سازمان ملل متحد در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳، اوضـاع را وخیم‌تر کرد.این تحریم‌ها تأثیر عمده‌ای بر اقتصاد و جامعه یوگسلاوی داشت. دراین‌میان صربسـتان بیشـترین آسـیب را دید؛ به طـوری که تولید ناخالص داخلی صربسـتان از ۲۴ میلیارد دلار در سـال ۱۹۹۰ به زیر ۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۳ و ۸،۶۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ کاهش یافت. ابرتـورم همچنین تأثیرات مخربی بر صنعت یوگسـلاوی داشـت. بین اول اکتبر سال ۱۹۹۳ تا ۲۴ ژانویـه ۱۹۹۵، قیمت‌ها به میـزان ۱۰۱۵×۵ درصد افزایش یافت. (درک این نرخ بسیار سخت است؛ ۱۰ به توان ۱۵!) در سـال ۱۹۹۳، یوگسلاوی تورم بیش از ۹۹درصـدی را در برخـی از ماه‌ها تجربه کرد. در اوایل سـال ۱۹۹۴، قیمت‌ها به طور میانگین هر ماه ۳۱۳ میلیون درصد افزایش می‌یافت. این تورم بدون تردید در تجزیه این کشور نقش اساسی داشت.

ابرتـورم زیمبابوه در سـال ۲۰۰۸: پـس از تصمیم بریتانیا به واگذاری قـدرت به رابرت موگابه و اعلام اسـتقلال کشور زیمبابوه شـرایط برای شکوفاشدن اقتصاد این کشور مهیا شد؛ اما سیاست‌های نادرست این چهره دیکتاتور منجر به بی‌ثباتی اقتصاد زیمبابوه در اواخر دهه ۱۹۹۰ شـد. مهم‌ترین دلیل ابرتورم در زیمبابوه را مصادره زمین‌های زراعی سفیدپوسـتان بیان می‌کنند. در سـال ۲۰۰۱ دولت این کشور برنامه اصلاحات ارضی خود را ارائه داد و در سـال ۲۰۰۵، در راسـتای اجرای بخشـی از این برنامه، زمین‌های کشـاورزی چهار هزار سفیدپوسـت را مصادره کرد کـه این اقـدام ضربه بزرگی به تجـارت و صادرات زیمبابـوه زد. هـدف دولت موگابـه در این طرح تسـریع توزیع مجدد زمین‌های اقلیت سفیدپوست بین جمعیت سیاه‌پوسـت کشـور بود. در این دوره، صادرات محصولات کشاورزی این کشور که تا پیش از سـال ۲۰۰۰، ۴۰ درصد از کل صادرات زیمبابوه را شامل می‌شد، به دو درصد رسید. مصادره زمین‌های سفیدپوستان سـقوط صنعت کشـاورزی، افزایش قیمت مـواد غذایـی و قحطی را برای این کشـور به دنبال داشـت. بی‌ثباتی پول ملی بـا ابرتورم در زیمبابوه در فوریه سال ۲۰۰۷ در این کشور آغاز شد. آمارها نشـان می‌دهد نرخ تورم این کشور در نوامبر سـال ۲۰۰۸ حدود ۷۹/۶ میلیارد درصد بوده است. دولـت ۲۲ صفر را از واحد پول حذف کرده و قیمت یک نان ۲۲ هزار میلیارد بوده است!

ابرتورم ونزوئلا در سال ۲۰۱۸: آخرین قربانی ابرتورم در جهان ونزوئلاسـت. این کشور بیش از پنج کشور فوق به ایران شـباهت دارد. ایران و ونزوئلا همراه با سه کشور دیگر در سال ۱۹۶۰ اوپک را تأسیس کردند، هر دو بیش از سـه میلیون بشکه نفت در روز تولید می‌کردنـد و هر دو از سـوی آمریکا تحریم شـدند؛ اما تحریم در کمتر از سـه سال در یکی از این دو به فاجعه‌ای بشری تبدیل شـد و دیگری با شدیدترین تحریم‌هـا و برای بیـش از ۱۰ سـال آن هم پس از شـیوع بیماری کووید ۱۹ تورمی حدود ۵۰ درصد را تجربه کرده اسـت. سـطح قیمت‌ها در ایران در ۱۰ سال گذشته ۱۱ برابر و در ونزوئلا ۵۳۰ هزار برابر شده اسـت. در سال ۲۰۱۸ هر سـه ماه یک بار قیمت به ۱۰ درصد کاهش یافت. در ۱۰ سـال اخیر که ارزش پول ملی از حـدود هزار تومان بـه ۲۵ هزار تومان در برابـر یک دلار کاهش یافته اسـت، در ونزوئلا از دو بولیوار در مقابـل یک دلار به چهارمیلیاردو صد میلیون بولیوار در مقابل یک دلار کاهش یافته است. بر اثر این ابرتورم بیش از ۱۰ درصد جمعیت کشـور به سـایر کشـورها پناهنده و آواره شدند. جمعیت کشـور ونزوئلا ۳۲ میلیون نفر است که سه‌میلیون‌و ۶۰۰ هزار نفر از آنها آواره شدند. بانک جهانی اعلام کرده است هر فرد بالغ در ونزوئلا در این دهه ۱۰ کیلو لاغر شـده است. اخبار بد از ونزوئلا را نه آمریکا و نه سایر کشورها، مطرح نمی‌کنند؛ چراکه نقش آمریکا در این فاجعه انسـانی غیرقابل کتمان است و خود ونزوئلایی‌ها نیز علاقه‌ای به بیان داسـتان فروپاشی اقتصاد خود ندارند. از میان این کشورها سیاست‌های رفاهی در دو کشـور آخر یعنی زیمبابـوه و ونزوئلا نقشـی تعیین‌کننده در ایجاد تورم وحشتناک داشته اسـت. ونزوئلا از زمان روی‌کارآمدن چاوز در سـال ۱۹۹۸ بیش از ۳۰ طرح رفاهی را به اجرا گذاشـت. گفته می‌شود در آن سـال‌ها خاویار یارانه‌ای توزیع می‌شـد و امروز مردم چشم به راه نان شب هستند. ونزوئلا تا قبل از فروپاشـی اقتصادی در سـال‌های اخیـر، ثروتمندترین کشـور آمریکای لاتیـن بود. در زیمبابوه اصلاحات ارضی که سیاستی رفاهی است، البته در کنار فسـاد گسـترده، تورم را شعله‌ور کرد. مرور این تجارب برای ما آموزنده اسـت. نباید تصور کرد که تورم بالاتر از سال ۱۳۹۹ نخواهد رفت.

تـورم مانـند هر بدبختـی دیگری حـد و اندازه نـدارد. بدون تردید مردم ازجملـه کارکنان دولت و بازنشستگان در ۱۰ سال اخیر شرایط سختی را سپری کرده‌اند، اما این وضعیت بدترین حالات ممکن نبوده اسـت. تورم میلیون و میلیارد درصـدی نیز ممکن اسـت. محتمل اسـت خدای نکرده حالات بدتری رخ دهـد. کارمندان دولت در قالب تشـکل‌ها یا به صورت‌های مختلف برای حفظ حقوق خود، همواره تلاش می‌کنند قدرت خرید خود را ثابت نگه داشته یا افزایش دهند. بازنشستگان نیز در این سال‌ها متشکل شـده‌اند. معاونت رفاه تا سـال ۱۳۹۸ محل تجمع بازنشستگان بود و من هم به‌عنوان معاون رفاه باید به آنها پاسخ می‌دادم. درددل این عزیزان از خاطرات تلخی است که تا پایان عمر به همراه خواهم داشت.

ادامه در صفحه ۴

بهزاد فراهانی در گفت‌وگو با «شرق» مطرح کرد

روایتی دیگر از عصر چریک‌ها

برای حل مشکل گلشیفته با خاتمی و موسوی تماس گرفتم

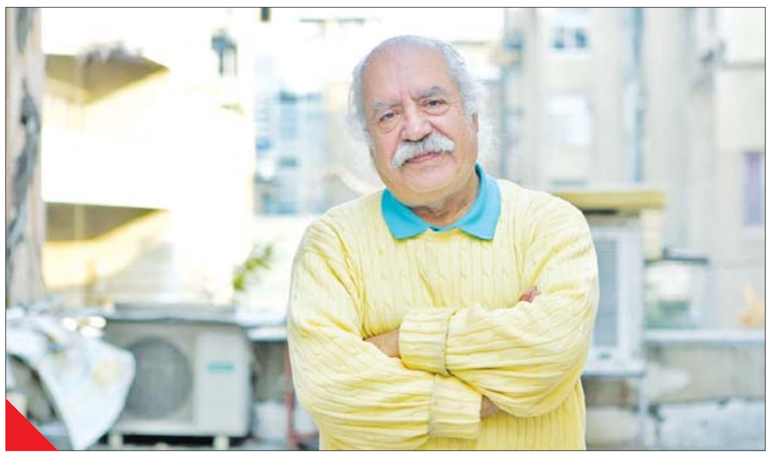

عکس: بهمن صادقی، جام‌جم

مهرشـاد ایمانی، امیرحسـین جعفری: عموم مردم نام بهزاد فراهانی را گره‌خورده با تئاتر و سینما می‌دانند؛ گرچه این تصور کاملا درسـت است، اما وجوه فراهانی بیش از اینهاست. اویی که زندگی هنری‌اش گره خورده با سیاست اسـت و وقتی پای روایت‌هایش می‌نشینیم، انگار فیلم‌نامه‌ای کاملا سیاسـی را می‌خوانیم؛ انگار در دهه ۵۰ همراه با امیرپرویز پویان و خسرو گلسرخی پای شـعرخوانی سلطان‌پور نشسته‌ایم. فراهانی فرازوفرودهای بی‌شماری در زندگی‌اش تجربه کرده، اما به گفته خودش و البته مشاهدات ما مخاطبانش، هیچ‌گاه از اصول ذهنی خود عدول نکرده است. او هنوز خود را یک سوسیالیست می‌داند و می‌گوید تا زمانی که خلق‌های محروم از فلاکت بیرون نیامده‌اند و عدالت طبقاتی حکمفرما نشـده است، از هیچ چیز جز سوسیالیسم نمی‌شود سخن گفت. فارغ از قضاوت سیاسی و تاریخی این سـخن، به جرئت می‌توان گفت او پایمردانه پای باورش ایسـتاده است. چندی پیش با بهزاد فراهانی گفت‌وگویی کوتاه درباره مقوله هنر سیاسـی انجام دادیم که البته کوتاه بـود و موجز و جان مطلب را ادا نکرد. پس از انتشـار آن مصاحبه، مخاطبان روزنامه در پیام‌ها و تماس‌های تلفنی متعدد درخواسـت کردند دایره گفت‌وگو با فراهانی گسترده‌تر باشد؛ به همین دلیل ما هم بر خود لازم دانستیم فرصتی بیشتر از او بگیریم تا جزئی‌تر درباره تاریخ سیاسی معاصر پرسش کنیم که البته این بحث‌ها فقط به تاریخ هم منحصر نشد و بحث به مشکلاتی که امروز بر او و خانواده‌اش رفته نیز رسید. پنجشنبه‌روزی بهزاد فراهانی ما را به یکی از محله‌های میدان شهدا یا همان ژاله سابق برد و مصاحبه در خانه‌ای قدیمی که لوکیشن فیلم سینمایی‌اش بود، انجام شد.

در ابتدا می‌خواهیم قدری از شروع کارتان بگویید. اینکه با چه کسـانی کار می‌کردید و چگونه به سمت سیاست رفتید؟

ناگواری‌هایی که در آن زمان پیش آمد، ناشی از نادانی نسل ما نبود و ما اگر چوب هم خوردیم، چوب شرایط بود. ما شاگردی کسـانی را کردیم که خیلی شریف بودند. ما شاگردی خانواده غلامحسین‌خان مفید، سرکیسیان و... را کردیم. با بیضایی هم کار کردیم و نسبتی هم با هم داریم. بعد به انجمن تئاتر ایران رفتیم که بچه‌های چریک آنجا بودند؛ از جمله یلفانی و سلطان‌پور و دیگران که در آنجا هم یاد گرفتیم. صمد بهرنگـی و بهروز دهقانی هم هر زمان به تهران می‌آمدند، به انجمن سر می‌زدند.

ارتباط شما با امیرپرویز پویان به چه شکل بود؟

در انجمن تئاتر ایران او به‌عنوان یک تئوریسـین فهیم که تاریخ جهانی را می‌دانسـت، حاضر می‌شد و ما چون در آغاز نمایش‌نامه حادثه دروتیسـی را دست گرفتیم و توانایی‌هایمان در تاریخ سیاسـی اروپا به حد آرتور میلر نبود، یلفانی و امیرپرویز پویان به ما کمک می‌کردند. جنگ جهانی دوم و مباحث دیگر را از آنها یاد گرفتیم. امیرپرویز دنبال بچه‌هایی که تمایلات سیاسـی داشتند، می‌گشت؛ بنابرایـن فرصت‌های خالی ما را مـال خود می‌کرد. اول درباره مسائل مارکسیسـتی بعد هم درباره تحلیل نیما؛ منتها زمانی که جنبش سـیاهکل به سمت پراتیزه‌شدن پیش رفت، اجازه نداد دوستان ما به این حرکت بپیوندند و خیلی رک و صریح گفت شـما کارتـان را بکنید. آقای نصرت‌الله نویدی یک نمایش‌نامه درباره تراکتور نوشـته بود که به سـعید سلطان‌پور داده بود تا کارگردانی کند و من نقش اصلی آن بودم و متأسفانه توقیف هم شد. آن زمان تازه تراکتور در ایران جایگاه خودش را پیدا کرده بود و می‌رفت که سیسـتم زراعی کهنه را به سیستم زراعی صنعتـی تبدیل کند و ابزار یدکی تراکتور مسـئله اصلی کشـاورزان بـود. نمایش‌نامه جالبی بود کـه چگونه ما استثمار می‌شـویم و سرمایه‌داری کمپرادور آن زمان تازه در حال سـوق‌دادن جامعه به سمت مصرفی‌کردن بود. سـلطان‌پور هم یک اثر زیبا به نام حسنک وزیر داشت که با ادبیات نمایشی این زمان نمی‌خواند. ما بعد از جنبش سـیاهکل از رفقا دور شـدیم و بعد از آن با آوانسیان کار کردیم و من در رادیو جا افتادم و نوشـتم و بعد سـر کار آقای ابراهیم‌زاده، آقای جوانمرد تئاتر ما را دیده بود و از ما دعوت به همکاری کرد و به هنر ملی پیوستم.

داستان سـاخت فیلم علامه‌زاده در جنگل‌های شمال چیست؟

رضا در تلویزیون کار می‌کرد و فرصتی به او داده شده بود که درباره چوب در جنگل‌های ایران مستند بسازد. با من مشورت کرد و گفت اگر بیایی نقش اصلی را بر عهده بگیری، این مسـتند را به فیلم سینمایی تبدیل می‌کنیم. قصه‌ای را از احمد محمود بازنویسـی کرده بود و سناریو را پیـش رفتیم و بخش عمده آن را هم سـاختیم که به نتیجه نرسید.

مفاهیم سیاسی همیشـه در کارهای شما وجود داشته است. شما می‌توانید به این پرسش پاسخ دهید که آیا اصلا می‌توان قائل به هنر سیاسی بود؟ آیا هنر رسالت سیاسی دارد؟

در هیچ کجای آثار شکسپیر به این نمی‌رسیم که خدا وجود داشته یا نداشته باشد. حتی کشیشی که در کلیسا وجود دارد، به معنای واقعی یک انسـان سالم و شریف اسـت، ولی مبلغ اینکه تو این‌گونه باش یا نباش نیست. در راسـتای آن چیزی که انسـانیت تـو را ثابت می‌کند، حرکت کن. این مسـئله را در آثار آشـیل و کلاسیک‌های یونان می‌بینیـم؛ مثلا در یونان هزاران خـدا وجود دارد؛ خدا روی زمین می‌آید و زئوس می‌شود. غرض این است که دوستان ما کاری را هنرمندانه می‌دانند که در راستای اعتقادات خودشان باشد. این اعتقادات خودشان دلیل این نیست که من هم مثل آنها فکر می‌کنم. این خط‌کشی که انجام شد، پدر ما را درآورد؛ تو یا با منی یا نباید باشی! که در هنر رسـوخ کرد. کسی نمی‌تواند بگوید هنر سیاسی یا غیرسیاسی است؛ هنر، هنر است! این خط‌کشی‌ها وقتی به وجود می‌آید که می‌گویید مثل من فکر کنید.

آثار سـلطان‌پور را می‌توان در دسـته‌بندی هنر مارکسیسـتی قرار داد؟ اصلا چنین عنوانی درسـت است؟

کارهـای سـلطان‌پور را می‌تـوان در هنـر طبقاتی دسـته‌بندی کرد. هنر، هنر اسـت و من معتقدم هنرمند اگر مدافع آن چیزی باشـد که در هسـتی به آن عدالت می‌گوییـم و به خاطر رشـد فرهنگ به آن دموکراسـی می‌گوییـم، در این ورطه‌ها نمی‌افتد. هنرمند وسـیله‌ای دارد که گرفته یـا پس می‌دهد. از کجا می‌گیرد؟ آنجایی که روح من تأمین می‌شـود. کجاسـت؟ روان‌شناسـی، معیشت، تفکر و... در محیط اجتماعی است. حالا در این محیط اجتماعی اقشار مختلف وجود دارند. تو می‌توانی از راکفلر دفاع کنی، من هم می‌توانم از کارگر آذرآب اراک دفـاع کنم. اینکه ما چگونه این مدافعـت را ارائه کنیم، مسئله دیگری است. تو وقتی معنا پیدا می‌کنی که بتوانی یاریگر نیرویی باشی که اندیشه و خاستگاه تو را به وجود آورده اسـت. من اگر درددل مردم را نشنوم، پای درددل آنها ننشینم و با آنها قدم نزنم، نمی‌توانم از آنها بنویسم. شـکاف طبقاتی که الان وجود دارد، تن من را می‌لرزاند؛ نه برای امروز بلکه برای ۱۰ سال دیگر. ما پدیده‌ای داریم به نام حمله کبوترها به بازها؛ یعنی روزی می‌رسـد که یک آپارتمان هم در بالای پارک‌وی امنیت نداشـته باشد. چرا این‌گونه شـده است؟ سـیب‌زمینی، پنیر، نان و تمام اینها دیگر پاسخ‌گوی دستمزد یک کارگر عادی نیست. چه کنیم؟ به هر حال باید راهی هم برای آنکه او زندگی کند، پیدا کرد. منِ هنرمند چه کنم؟ هنرمندبودن من این است که نقشی در این مسئله داشته باشم. من این خط‌کشی‌ها را قبول ندارم.

آقای فراهانی بسـیاری از هنرمندان به اقتضای وظیفه وجدانی از مفاهیمی مانـند عدالت و برابری سـخن گفته‌اند؛ مثـلا در آثار شـاملو بـه دفعات می‌بینیم که موضوع عدالت محوریت دارد. آیا صرف سخن‌گفتن از عدالت باعث می‌شود مثلا بگوییم آثار فلان شاعر یا نویسنده چپ‌گرایانه است؟ آیا این نگاه مصادره مفاهیم نیست؟

برخی معتقدند دیگی که برای من نجوشد بگذار...! برای برخی فرق نمی‌کند. وقتی حرف آنها را نزند، انواع برچسب‌ها به او زده می‌شـود. چون نگاه ایدئولوژیک است. به دوستان آموخته شده است که ایدئولوژیک به هنر نگاه کنند. البته این مسئله بد نیست، به شرطی که تبدیل به فاشیسـم نشود. هیچ لایه اجتماعی به اندازه مبارزان فرهنگی این کشور ضربه ندیده است؛ مثل ۲۸ مرداد که انگلیس‌ها و شعبان بی‌مخ کودتا می‌کنند و تنها کسانی که اعدام می‌شوند، توده‌ای‌ها هستند؛ مبشر، کیوان، سیامک و...؛ تازه می‌گویند اینها خائن بودند! در هنر نیز این‌گونه اسـت؛ ما هنوز ارجمندی شـاملو را درک نکرده‌ایم. این شـخص که بـرای تو کار نمی‌کرد، او برای جهان کار می‌کرد؛ «فریادی شـو تا باران، وگرنه مرداران». او آدم بزرگی اسـت، بزرگی او را حفظ کنید. حداقل آنچه را هست، حفظ کنید. یا کسرایی؛ چرا قبر او باید در اتریش باشد؟ ما داریم بحث سیاسی می‌کنیم، درصورتی‌که من اصلا دوسـت ندارم سیاسـی حرف بزنیم و دلم می‌خواهـد درباره تئاتر صحبت کنیم، اما نمی‌شود. هنرمندی که می‌خواهد به کشور خود خوب نگاه کند، باید به سیاسـت به‌عنوان ابزار کارا نگاه کند. من اگر دلم برای زحمتکشـان این کشور می‌سوزد، به این مسئله نیاز دارم.

شـما گویا با احسـان طبری نیز رفت‌وآمدهایی داشته‌اید؛ ارتباط شما با او به چه شکل بود؟

ما در شـورای نویسـندگان شاگردی اسـتاد طبری را می‌کردیم. وقتی کسـرایی سـخن می‌گفت، شاگردی او را هـم می‌کردیم. طبـری جور دیگری بـود، اصلا گوهر دیگری داشـت. طبری را نمی‌شـود با دیگـر بچه‌های حزبی مقایسـه کرد. از مرزهای کم‌وکاست نگاه فلسفی ما گذشـته بود و فراتر بود. مقاله‌ای نوشـته شده بود که در آن از زنده‌یاد سـیمین بهبهانی آن زمان ستایش کرده بود، بعد فهمیدیم آقـای طبری مصحح این مقاله بوده اسـت. بعد دوسـتان اعتراض کردند که چرا؟ برخوردی کـه کرد به من آموخت که تو حق نداری وقتی به داوری یک پدیده هنری می‌نشـینی، سـرکوب در ذهنت باشد. هر انسـانی را در چرخه انسان‌بودن به تماشا بنشین. اگر هنرمند بود، هنـرش را به چالش بگیر. چیزی که در نقد به آن رسـیدیم. نقد به معنای تخریب نیست. نقد یعنی در تحلیل ما پدیده نهفته‌ای آشـکار شـود که هنرمند از آن استفاده کند. ما از طبری یاد گرفتیم خوبی‌ها در همه هسـت؛ در جنگ بیـن اهریمن و اهورا، این‌قـدر اهورا را بالا ببر تا اهریمن کنار بنشـیند. مـن از آقای فرخ نگهدار خوشـم می‌آید؛ چون چنین نگاهی دارد. ما در کشـوری هسـتیم که با خون نمی‌توانیم تغییر بـه وجود بیاوریم؛ باید با دوسـتی و آموزش تغییر ایجاد کنیم. دانشـگاهی که توده‌ها در این ۴۰ سـال گذراندند، خیلی درشـت‌تر از قلم من اسـت. توده‌ها تجربه‌ها و شـیوه‌های خاصی را تجربه کردند؛ دروغ را فهمیدند، مردم‌فروشـی و... را یاد گرفتند. دیگر الان مسـئولیت و وظیفه‌مندبودن هنرمند موضع مهمی باشـد. تو با دو شـعار علیه جزنی، طبری و خسـرو روزبه می‌توانی معاون وزیر شوی، اما چه کنم آنچه مرا هست تو را نیسـت! هنرمندان ما در وضعیتی هستند که نان و معیشت برای آنها واقعا مسئله است. در چنین وضعیتی، قناعت هم وجود دارد. کار و پیکار هم در محیـط اجتماعی وجود دارد. من می‌گویم به این راحتی به سـمت خودفروشی نرویم. اینکه یک هنرمند فقط در خدمت تفکر حاکم باشـد، من ایـن را نفی نمی‌کنم، اما اعتقادم این است که اجازه دهید به او هنرمند نگوییم.

تو اگر گرسنه باشی توت بفروش؛ اما زندگی‌ات را بکن؛ انسـان تحت هر شـرایطی باید کار کند. کار یعنی شرف مرد! در هر شـرایطی باید کار کنی تا بمیری. وقتی که بر من و تو وزد باد مهرگان/ آن‌گه شود پدید که نامرد و مرد کیسـت. اگر در این وضعیت نوشـتی و چند جوان را به پویش واداشتی درست است. کسرایی مشکلش چیست که شـعرش را از کتاب ادبیات مدارس درمی‌آورند؟ من احسـاس می‌کنم وظیفه جزئی از همه چیز یک هنرمند اسـت. بدانـد چه کسـی او را آورده و به چـه می‌تواند بیندیشد. فیلسوف هم نمی‌خواهد و بالاخره الفبای بودن است.

گلسـرخی به نظر شما هنرمند محسوب می‌شد یا یک کنشگر سیاسی؟

ما با هم خیلی رفیق بودیم. همسـر ایشان در رادیو با ما همکار بود. ما از طریق رحمان هاتفی ارتباط داشتیم. هاتفی بزرگی بود، معلم ما بود، دوسـتش داشـتیم. آن زمـان بچه‌های چـپ در کیهان قـدرت عظیمی بودند. جلال سرفراز، گلسـرخی، هاتفی و... . خسرو مقداری از بچه‌های مسـتقیم چپ کناره‌گیری می‌کرد؛ اما مطالعه داشـت و خوب یاد می‌گرفت. باحیا بود و شـرم شرقی عجیبی داشـت. می‌شود گفت تا زمانی که توقیف نشده بود، بچه‌ها از خسـرو یک چهره بسیار دموکرات داشتند. بعد از بازداشـتش دیدیم از زیر این خاکستر چه ققنوسی بیرون زد.

او خود را کمونیسـت می‌دانست؛ اما حرف‌هایی می‌زد که انگار ریشه مذهبی داشت.

این یک واقعیت است که شما نمی‌توانید در یک کشور شیعه زندگی کنید و شناخت شیعی شما کم باشد. ما باید به دلبسـتگی‌های مردم احترام بگذاریـم؛ وگرنه جواب سلام ما را هم نمی‌دهند. اگر تقدس حسینی جایگاه ویژه تاریخی دارد، باید او را بشناسیم.

گلسرخی در دادگاه از حضرت علی و امام حسین یاد می‌کند. برخی می‌گویند فقط این نبود که گلسرخی بخواهـد از مفاهیـم مذهبی برای دفـاع از خلق‌ها استفاده کند و یک هدف ثانویه‌ای پشت حرف‌هایش بود؛ اینکه با بیان مارکسیسم-کمونیسـم و هم‌زمان مدح نمادهای مذهبی پیوند و وفاقی میان چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق ایجاد کند. این گزاره درست است؟

شـما نمی‌توانید فضای هنری و سیاسـی دهه ۴۰ و ۵۰ را تصور کنید؛ چون اسـنادی که به دست‌تان رسیده خیلی مخدوش اسـت یا فعلا مخدوش مانده است. به شرفم قسم می‌خورم که راسـت می‌گویم؛ در دهه ۴۰ و ۵۰ هیچ‌کس کاری نداشـت شـما چگونه فکر می‌کنید، هر کسـی کار خودش را می‌کرد. ما در زمانی که تئاتر کار می‌کردیم، مسلمان در گروه من بود که نماز می‌خواند و هیچ‌کس هم نمی‌فهمید او در حال نمازخواندن است و به من ربطی نداشت او چه عقیده‌ای دارد. این خط‌کشی‌ها اصلا وجود نداشت. در گروه «کوچ» مسلمان‌ترین ما کریم اکبـری مبارکه بود که در تمام عمرم هرگـز از او دروغ و غیبت و تزویر نشـنیدم و تا دل‌تان بخواهد شـجاعت و غیرت در او دیدم و همـه چیزهای خوب در او بود. مگر می‌شود به او گفت غیرسوسیالیست و مسلمان؟

نیروهای چپ توانسـتند هنر را با موضوعات روز سیاسی به‌ویژه در موسـیقی و شعر پیوند بزنند و آثار مهمی را تولید کردند؛ ازجمله آفتابکاران جنگل، پرواز، سرود خلق و... و سـلطان‌پور خالق بسیاری از اشعار این آثار بود. از او برای‌مان بگویید.

وقتی صحبت از سـلطان‌پور می‌کنیـم، باید مواظب باشیم چون سـلطان‌پور مثل یک روح آتش‌گرفته‌ای بود کـه هیچ‌جا، هیچ‌چیز جلـودارش نبـود. در همان گروه دولت‌آبادی، یلفانی و دیگران هم بودند؛ اما سـلطان‌پور جور دیگری بود؛ او در راسـتای آرمان و عشقی که داشت گستاخ و شجاع بود. یادم هست پیتر بروک را آورده بودند و میهمان شاهنشاهی ایران بود. در جلسه پرسش و پاسخ نوبت سلطان‌پور رسـید و همه تصور می‌کردند سؤالاتی مربوط به تئاتر از او پرسیده می‌شود که ناگهان سلطان‌پور گفـت: تو می‌دانی به کجا آمده‌ای؟ برای چه آمده‌ای؟ تو به کشـوری آمدی که ۱۲ هزار زندانی دارد؛ تو که صاحب دانشی، نمی‌دانستی میهمانی چه کسی را قبول می‌کنی؟ حماسه وجودی سلطان‌پور را کسی نداشت. این صحبت را هیچ‌کـدام از ما جرئت نمی‌کردیم بگوییم به‌ویژه در آن سـالن کوچک که پر از نیروهای امنیتی بود. سـاواک آن زمـان پدیده عجیبی بود و مدل‌های خاصی برای برخورد با منتقدان داشت. هرچه بود ساواک پدر ما را درآورده بود. سـلطان‌پور خط‌شـکن بود و به نیروهای جوان معترض شـجاعت می‌داد و تأثیرگذار بود؛ امـا اینکه در همه جا کارش درست بود، این‌طور نبود؛ مثلا من یکی از کارهایش را نقد می‌کنم. مثلا او در مرکز فرهنگی ایران و آمریکا رفت بالای سِن و پرده تئاتر را کشید پایین و گفت این نمایش‌نامه کثیف و فاشیسـتی اسـت که این شـیوه او غلط بود. من بدترین تئاتر را هم حاضر نیستم پرده‌اش را بکشم.

از شب‌های شـعر انسـتیتو گوته چه خاطره‌ای دارید؟

چون کسـانی که خاطره‌برانگیز بوده‌اند زنده هستند، ترجیـح می‌دهم حرفی راجع به آنجـا نزنم؛ اما برخورد آقـای براهنی را زیاد قبول نـدارم. آن زمان جنگ بین ما خیلی بالا بود و منتقدین ما متأسـفانه خیلی درسـت و حسـابی نبودند. براهنی خیلی گسـتاخانه با سلطان‌پور مواجه می‌شد.

شما در عروسی سلطان‌پور و هنگام دستگیری‌اش هم حضور داشتید؟ آن شب چه اتفاقی افتاد؟

بله، حضور داشـتم. آنجا یک رفتار نادرست رخ داد. این اتفاق مثل حماسـه‌ای است که بـرای مرا ببوس گفته‌اند و این‌طور نیست که شما شـنیده‌اید. از برادرش بپرسید بهتر است.

نگاه شما نسبت به وقایعی که از سال۵۶ تا ۶۰ رخ داد چیست؟ آیا رخدادهایی مانند تسخیر سفارت را حرکت‌های احساسی می‌دانید یا ضدامپریالیستی؟

آقای نگهدار روزی حرفی زد که خیلی خوشـم آمد، کسی گفت درباره فلان واقعه شما به‌عنوان یک مسئول فداییان خلق ایـران این‌گونه داوری کردید، نگهدار گفت چقدر خوش است که هر واقعه‌ای را در زمان خودش به تحلیل بکشیم. اگر الان من بخواهم درباره تسخیر سفارت تحلیل کنم طبیعتا یک آدم ۷۵ سـاله تحلیل می‌کند؛ اما آن زمان خیلی خوشحال هم شـدیم. درک ژئوپلیتیکی نداشـتیم؛ امـا آن‌قـدر از آمریکا کینه داشـتیم که لذت می‌بردیم؛ اما بعدا فهمیدیم این کار درستی نیست. گرفتن آن سفارت که گرفتن آمریکا نبود. بهزاد فراهانی ۴۰ سال پیش فرق می‌کند.

از دهه ۶۰ برای‌مان بگویید.

یک روزی در کاخ جوانان شـوش در حال تلفیق مادر برشـت و گورکی تمرین می‌کردیم و عده‌ای جوان تمرین ما را به هـم زدند. این اتفاق تصویر پیچیـده‌ای از آینده هنـر به من داد. من دیدم ایـن واژه فقط دیگر نمی‌تواند بازدارنده هنر نباشـد. آن زمان احساس کردم وضع ما به چه شـکل پیش می‌رود. یک بار هم به‌آذین در دانشسرا سخنرانی داشـت و باز هم همین اتفاق افتاد و جلسه را به هم زدنـد. من نمی‌گویم در چپ‌ها ایـن رفتار نبود و خـودم گاهی اوقات جزئی از آن بودم؛ اما پیش‌آمدن این اتفاقات به معنای آن است که ما تربیت سیاسی نداشتیم. من دهه ۵۰ فرانسـه بودم و خوب درک می‌کنم؛ در آنجا نوعی از دموکراسی را می‌بینید که ربطی به اینجا ندارد و خیلی جلوتر است. من اولین بار که اول ماه می در فرانسه بودم، احساس می‌کردم بشریت در حال رفتن به آسمان است؛ همه چیز زیبا بود! موسیقی خاص کارگران معادن، رقص‌ها، رنگ‌ها، شعارها همه یکپارچه شده بود که ما در اینجا نداشتیم. ما بلد نبودیم؛ پس در جاری‌شدن دهه ۶۰ خیلی‌ها محکوم می‌شوند. من گاهی اوقات تنم می‌لرزد که چگونه می‌شود چهار میلیون جمعیت شمال گیلان جمع شـده بودند یا اول ماه می سـال ۵۸ از دخانیات تا میـدان آزادی همه بودند؛ اما بلد نبودیـم! به ما مبارزه سیاسی را یاد نداده بودند. نمی‌شود تئاتر را در تئوری‌های مسخره دانشگاهی یاد گرفت؛ بنابراین اشتباهات فراوان بود. نسل جوان میدان مطالعات و تجربه کمی داشت و ندیده بود که در هنر نیز تأثیر می‌گذاشت.

خیلی از هم‌نسلان شما در دهه ۶۰ از ایران رفتند؛ اما شما ماندید.

مـن خارج را تجربه کـرده بودم. من چهار سـال در فرانسـه درس خواندم؛ بـرگ درختی بـرای من قرابت نداشـت. من گیاه‌های صحراهای فراهان را می‌شناسم و ده‌هـا روز هـم اگر در آنجا رها شـوم، زنـده می‌مانم. من این‌قدر در آن بیابان علف چیده‌ام که عاشـقانه آنجا را دوسـت دارم. در فرانسـه هیـچ کجا قلبـم به تپش درنمی‌آمد. من اگر می‌رفتم که پیشـنهاد کار هم داشتم، نمی‌توانستم دوام بیاورم. کجا می‌رفتم؟ اینجا صبح بیدار می‌شوم، همسـایه را می‌بینم، سلام می‌کنم، نان سنگک می‌خرم؛ من کجا بروم؟ به دنبال چه بروم؟ سـلطان‌پور ماند و اعدام شـد، یلفانی رفت و الان زنده اسـت و هیچ چیز هم کم ندارد؛ ولی من یک تجربه تلخ‌تر داشتم.

ادامه در صفحه ۴

خبر

به‌مناسبت میلاد امام رضا(ع) و هفته قوه قضائیه

موافقت مقام معظم رهبری با عفو یا تخفیف مجازات محکومان

● **پایـگاه اطلاع‌رسـانی مقام معظـم رهبری:** به مناسبت سالروز میلاد باسعادت حضرت امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام و هفته قوه قضائیه، مقام معظـم رهبری با عفو یا تخفیـف و تبدیل مجازات پنج‌هـزارو یکصدو پنجاه‌وشـش تـن (۵۱۵۶) از محکومان محاکم عمومی و انقلاب، سازمان قضائی نیروهای مسلح و تعزیرات حکومتی موافقت کردند. حجت‌الاسلام‌والمسلمین رئیسی رئیس قوه قضائیه به مناسـبت فرارسیدن سـالروز میلاد حضرت امام رضا علیه‌السـلام و هفته قوه قضائیه در نامه‌ای به مقام معظم رهبری پیشنهاد عفو یا تخفیف و تبدیل مجازات این محکومـان را که پرونده‌های عفو آنان در کمیسیون عفو و بخشودگی بررسی شده و واجد شرایط لازم تشخیص داده شده‌اند، ارائه کرد که این پیشـنهاد در اجرای بند ۱۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسـی مورد قبول حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قرار گرفت.

واکنش روحانی به قیمت‌گذاری واکسن کرونا

دوگانه بیخودی

● **شـرق:** کلمه به کار برده‌شـده از سوی مدیرکل روابط‌عمومی وزارت بهداشـت درخصوص قیمت واکسـن داخلی و خارجی کرونا چنـان تند بود که بعد از معاون‌اول رئیس‌جمهوری، حسـن روحانی نیز روز گذشـته در جلسه ستاد ملی مقابله با کرونا به آن واکنش غیرمسـتقیم نشان داد و گفت دوگانه بیخـودی در این زمینـه به وجود آمـده که برخی به آن دامـن می‌زنند. کیانوش جهانپـور در توییتی منتقـدان اوضاع واکسیناسـیون را «پفیوز» خوانده بـود. واکنش‌ها در فضـای مجازی بـه این توییت چنان زیاد شـد که اسـحاق جهانگیری بـرای وزیر بهداشت نوشـت: «واکسیناسـیون رایگان عمومی دغدغه‌ای همگانی و انتظاری بحق است که بخشی از آن با واردات و بخشـی دیگر بـا تولید داخلی به صـورت هم‌زمـان در حـال انجام اسـت. نباید به تقابل نادرسـت این دو اقدام دامن زد و درعین‌حال شایسـته نیسـت که به ابهام‌ها یا حتی انتقادها در رسـانه‌ها و افـکار عمومی با کم‌تحملـی و اهانت برخورد کرد».

رئیس‌جمهور نیـز دیروز با بیان اینکه سـاخت واکسن ساده نیسـت، تلاش کرد روند تولید واکسن در کشور را توضیح دهد. روحانی گفت که در همان ماه‌های اول شـیوع کرونا تصمیم بر این شـد که از شرکت‌هایی که قصد ساخت واکسن دارند، حمایت کنند و وزارت بهداشـت هم نظارت داشـته باشد تا مجوز تولید داده شـود». او ادامه داد: «خیلی‌ها به من نامه نوشـتند که وقت تلف می‌کنید و واکسـن به این زودی‌هـا تولید نمی‌شـود. در مقابل برخی می‌گفتند که باید شرکت‌های داخلی را تشویق کنیم که ما راه دوم را انتخاب کردیم؛ البته به محض اینکه شـرکت‌های دانش‌بنیان تحقیقات خود را شـروع کردند، عده‌ای گفتند نباید واکسن خارجی بخریم که ما گفتیم این حرف اشتباه است. ما گفتیم هر واکسنی که وزارت بهداشت و سازمان‌های جهانی آن را تأیید کردند، در حد توان می‌خریم که این تصمیم درست و استراتژیک بود».

او افزود: «سـازمان بهداشـت جهانی بنا شد مسئولیت کوواکس را برعهده بگیرد، ثبت‌نام کردیم و هزینه خرید واکسـن را هـم پرداخت کردیم. ما هـم دیدیم واکسـن خارجی زودتر به دسـت ما می‌رسـد، ۲۱ بهمن ۹۹ اولین واکسـن خارجی را تزریق کردیم و الان به واکسن داخلی رسیدیم. آیا می‌توانستیم شش ماه واکسن تزریق نکنیم؟ امروز هم واکسـن ایرانی به اندازه کافی نیسـت و لازم اسـت همچنان واکسـن خارجی را بخریم؛ البته ممکن است دو ماه دیگر واکسن داخلی به اندازه کافی در دسترس باشد». رئیس‌جمهور ادامه داد: «۱۶.۸ میلیون دوز واکسـن از کوواکس خریدیم، از چین ۱۰ میلیون دوز و از روسـیه هم خرید کردیم؛ اما کشـور به ده‌ها میلیون دوز واکسـن نیاز دارد. اگر ۶۰ میلیون نفر از جمعیت کشـور به واکسـن نیاز داشـته باشـند، ۱۲۰ میلیون دوز نیاز داریم و اگر دوز سـوم هم نیاز باشـد، به ۱۸۰ میلیون دوز نیاز خواهیم داشت؛ بنابراین ما هم در حال خرید واکسن و هم در حال تولید آن هستیم».

روحانی سـپس به موضوع قیمت تمام‌شـده واکسـن پرداخت و گفت: «قیمت واکسن خارجی هم مختلف است و کمتر یا بیشتر از ۱۰ دلار است. قیمت واکسـن داخلـی را هم وزارت بهداشـت براساس هزینه‌ها و سود آن محاسبه می‌کند. جای خیلی دعوا و نزاع هم نیسـت که قیمت واکسـن چقدر باشـد. هنوز قیمت دقیقی مشخص نشده اسـت؛ اما بنای ما برای تعیین قیمت ریال است، نه ارز. دوگانه بیخودی در این زمینه به وجود آمده که برخی به آن دامن می‌زنند».

او همچنین به تزریق واکسـن داخلی به مقام معظم رهبری اشـاره و عنوان کرد: «ماه‌ها پیش بـا ایشـان در این زمینه بحث داشـتیم و ایشـان درحالی‌که می‌توانسـتند واکسـن خارجی تزریق کننـد، بیان کردند که واکسـن داخلـی را ترجیح می‌دهند و صبر هم کردند تا زمانی که واکسـن در اختیار تمام افراد سن خاص یعنی ۷۵ سال به بالا وجود داشته باشد و سپس واکسن داخلی را تزریق کردند که این اقدام ایشـان تشویق فوق‌العاده‌ای برای دانشمندان ما بود».